

اکنون از مجله

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : وحیدزاده - نسیم دستگردی)

بقلم : آقای قویم الدوله

ارسطو

اریستوت Aristote - که تازیان در تعریب این نام ثقفن کرده ارسطو ، ارسطاطالیس ، رسطالیس ، ارسطوطالیس ، ارسططالیس گفته‌اند - فیلسوف نامی و خاتم حکماء یونان باستان است .

ارسطو بسال ۳۸۴ پیش از میلاد مسیح در شهر استاگرا Stagirus از بلاد ساحلی کشور مكدونیا بر کران خلیج «استریمون» زاد . - این شهر بندر گاه و مستعمره یونانی بوده است (۱) .

پدر ارسطو نیکوما کوس Nicomachus طبیب مخصوص « آمین تاس »

(۱) مكدونیا کشور رست در شمال یونان .

دره پهناور رود «واردار» پر نعمت است و سالی سه بار محصول میدهد ، کوههای پیرامون آن مشجر است . این رود پهناور ، که از جویبارها و چشمه سارهای فراوانش دره ها و رودهای دیگر ساخته شده ، منتهی بدلتای زیبایی میشود . - دلنا از ته نشین رودخانه در نقطه‌یی که بندریا می پیوندد بوجود می آید . بندر گاه مهم این بخش از اروپا «سالونیک» است . مكدونیا را جزء یونان نمیدانستند ، معذک تمدن یونان درین کشور نفوذ کرده بود و مكدونیان بلهجه‌یی مشتق از زبان یونانی سخن می گفتند .

پادشاه مكدونيا بود ، و بدین مناسبت ارسطو بدربار مكدونيا اتصال استواری یافت .



ارسطو در دارالملک « پللا » با « فیلیپ

دوم » پسر پادشاه مكدونيا نشو و نما کرد ، با او همبازی و همدرس شد ، از کودکی آثار نبوغ در گفتار و کردار و رفتارش هویدا بود .

ارسطو در خردسالی یتیم گشت در حجر

کفالت پرو کسن Proxenus وصی پدرش بزرگ شد .

چون بسن رشد رسید و مایه‌ای از علم

و ادب اندوخت بتحصیل طب پرداخت که

صنعت پدر را فرا گرفته وسیله‌ی برای معاش داشته باشد . کتابی نیز درین فن « بنام صحت و مرض » تصنیف کرد . لکن همت خود را عالیتر از آن دید که بصنعت طبابت اکتفا کند ، خواست که طبیب نفوذس بشود . . پزشکان آن عصر در تمام شعب معرفت اطلاعات جامع داشتند .

در آن روزگار شهر « آتن » دارالحکمه و مرکز حیات عقلیه یونان و مجمع اهل علم بود .

پرو کسن ارسطو را در ۱۷ سالگی برای تکمیل بآتن فرستاد .

ارسطو را شهر زیبای آتن پسند آمد و با خود چنین اندیشید که بهترین رتبه و شأن این است که در نظر آتنیان جلوه کند و درین بلد بریاست علمیه برسد .

هنگام ورود ارسطو بآتن شیخ الفلاسفه افلاطون از آن شهر غائب بود ، دو سال

انتظاروی را کشید و نزد مبرزین اهل علم و اساتید دیگر حکمت تلمذ کرد تا افلاطون از سفر بازگشت .

ارسطو در آکادمی - حوزه درس افلاطون حاضر شد و مدت بیست سال تا پایان ، روزگار استادش ، در آکادمی گذرانید . افلاطون چون شدت ذکا و توفیر هوش و فطانت ذاتی او را دید عقل مجسم نامیدش ، هر وقت که ارسطو در مدرس حاضر نبود بشاگردان می فرمود : صبر کنید تا عقل بیاید .

افلاطون بسال ۳۴۷ در گذشت و پسر برادر خود اسپازی پوس *Speusipus* را بریاست آکادمی گذاشت .

ارسطو از روزگار جوانی نسبت بشخص خود عقیده داشت که در آینده تأیید شد ، چون برادرزاده استادش بریاست آکادمی رسید آزرده گشت و آتن را ترک کرده بشهر « آتارنوس » از بلاد آسیای کوچک رفت ، برای دیدار « هرمیاس » امیر آن شهرستان که از شاگردان افلاطون وصاحب نفس راقیه و دارای ملکات فاضله بود و با ارسطو در آکادمی دوستی داشت .

هرمیاس ارسطو را با آغوش باز پذیرفت و مقدمش را گرامی داشت ، فتیاس دختر برادر خود را که دوشیزه زیبائی بود باو بزنی داد . - ولی فتیاس بزودی چشم از جهان بست ، ارسطوزن دیگری گرفت و از وی - که هرپی لیس *Herpyllis* نام داشت - از او دارای پسری شد که « نیکوما کوس » نامید .

چون هرمیاس بمکیده پی که سرحداران ایران (فرمانداران آسیای کوچک) ترتیب دادند کشته شد ، ارسطو رخت خویش را از آتریانوس برون کشیده بشهر «می تی لین» رفت ، دو سال در آن بلد ماند که فیلیپ (۱) پادشاه مكدونیا آن حکیم

(۱) فیلیپ دوم در سال ۳۵۶ براریکه سلطنت نشست ، بکشور مكدونیا امنیت وآرامش داخلی وسازمان نوین داد ، لشکری قوی که هسته آن «فالانز» بود بیاراست . - يك فالانز مرکب از شش صف ودر هر صفی هزار سپاهی ورزیده می ایستاد ، جانین فالانز را پیاده نظام سبک اسلحه وبهترین سوارنظام تقویت میکرد . فیلیپ با این سپاه آراسته کوچ نشینهایی که یونانیان در سواحل مكدونیا داشتند یکی را پس از دیگری بقیه حاشیه در صفحه بعد

بزرگوار را بدربار درخشان خود خواند .

فیلیپ دوم میخواست تربیت و تهذیبی که درخور اسکندر باشد بوی داده شود . گفته‌اند در همان روز ولادت پسرش این‌نامه را با ارسطو ، که شهرت فضل و بلاغتش بالا گرفته بود ، نبشست :

فیلیپ با ارسطو سلام میکند و خبر میدهد که برایم پسری متولد شده است ، ومن سپگزاری می‌کنم از خدایان که وی را در روزگار زندگانی تو بجهان آورده‌اند ، آرزو دارم که اسکندر از تو تربیت و تعلیم گرفته برای من و برای کشورم ولیعهد مذهب لائقی بشود .

ارسطو دعوت دوست تاجدارش را پذیرفته ، بشهر « پللا » پایتخت مكدونیا رفت ، و با اسکندر که شاهزاده‌یی زیبا و ظریف و با تناسب اندام و هوش سرشار بود ادبیات و اخلاق و ریاضیات و پلیتیک آموخت .

اسکندر پنج سال متوالی با رغبتی صادق از ارسطو استفاده کرد ، بیشتر دقائق علمی و ادبی را بقریحه و ذوق فطری خود درمی‌یافت و بمجرد اشاره استاد استنباط میکرد . ان الانسان مفلطح علی طلب المعرفة و استطلاع العلم .

پسر فیلیپ تا زنده بود از ارسطو سپاسگزاری میکرد و مکرر میگفت : پدرم بمن حیات داده است ولی آموزگارم راه و رسم زندگانی را بمن آموخته است . ارسطو اسکندر را بر تخلق با اخلاق نیکو و صفات پسندیده تحریر می‌کرد . چند کتاب و رساله برای او نبشت که در دست نیست .

بقیه حاشیه از صفحه پیش

گرفت تا بتواند نیروی بحری برای کشور خود ایجاد کند . زنان پس خود را بمهارت میان اختلافات یونانیان انداخت ، و بواسطه قدرت و نفوذ طرفدارانش در مشورتخانه‌یی شهرهای یونان و پشت‌کاری که داشت بر شبه جزیره یونان دست یافت ، استقلال یونانیان فدای سود پرستی و غرض رانی مردان سیاسی شد .

شاهزاده جوان بدستور ارسطو از تربیت بدن هم غفلت نمی کرد، که صاحب فهم درست و بدن قوی باشد :

سواری و تیراندازی و زوبین افکندن و اعمال پهلوانی فرا میگرفت، همت بر کارهای شگرف می گماشت، روزهای سرما و برف بنخجیر میرفت، از بسیاری ورزش اندامش چست و چالاک گشته بود.

فیلیپ دوم، در اندک زمانی، ولایات یونان را یکی پس از دیگری زیر نفوذ خود درآورد، و در سال ۳۳۸ پیش از میلاد مسیح از «پللا» سراپرده بیرون زد تا با قوای متحده جمهوریهای یونان رهسپار آسیا شود، تشریفات حرکت راجشن باشکوهی برپا کرد که غیلة کشته شد.

پادشاه مكدونیا پسر خود را از نقشه و مقاصدی که برای یونان و ایران داشت آگاه کرده بود.

اسکندر چون بتاج و تخت رسید مال بسیار و هزاران برده (برای گرد آوردن نمونه اجبار و نباتات و حشرات و چرندگان و درندگان و پرندگان و اقسام ماهیها و ذو حیاتین و نواع) در اختیار استاد بزرگوار خود گذاشت (۱).

ارسطو ۱۲ سال بود که از آتن رخت بر بسته و در خلال این مدت معارف کثیره کسب کرده بود، در سنه ۳۳۵ پیش از میلاد باین شهر شپیر باز گشت، و مدرس خود را در گردشگاهی نزدیک هیکل «آپلون لیقی» گشود، بدین مناسبت مدرسه او را لیقه یا لیسه Lzcoe نامیدند.

(۱) بکشته شدن فیلیپ دوم تربیت و تعلیم اسکندر پایان یافت. پادشاه جوان، که داستانهای قهرمانان باستان را خوانده و عزم و همت پدر تاجدار خود را دیده بود، آرزوهای بزرگ داشت، در بهار سال ۳۳۴ با سی هزار پیاده و چهار هزار پانصد سوار و صد و شصت کشتی، بعزم جهانگیری و انتشار زبان و فرهنگ و تمدن یونان در کشورهای آسیا، از «داردائل» گذشته بمرز قلمرو ایران رسید.

طالبان علم و حکمت بحضرتش روی آوردند ، برای استفاده از انحاء بلاد آمدند .

ارسطو ۱۳ سال در لیسه تعلیم داد و کتب و رسائل خود را تحریر کرد ، و چون در حین گردش بشاگردانش افاضه میکرد پیروان فلسفه او را «مثنائین» گفتند . فیلسوف بزرگوار اندکی فربه و دارای شکم برآمده و مردی منظم و قانونی و بلند نظر و عالی الهمه و سخی بود ، صراحت کلام و صدق لہجہ داشت ، ریش و سبیل خود را می تراشید ، جامه های فاخر می پوشید ، در جنس لطیف باعلاقه مفرط می دید . و این را بر او خرده می گرفتند .

ارسطو با پسر فیلیپ دوم روابط حسنه و مکاتبه داشت ، در نامه هایش او را بعدل و رأفت و خوبشتر داری تحریض میکرد . اسکندر هم تا پایان عمر نسبت با استاد خود عاطفه سرشار و حقیقت شناسی نشان میداد .

سرگرمی بجهانگیری و رسیدن بتاج و تخت شاهنشاهی ممالک پهناور ایران وی را از تبادل نظریات علمی با ارسطو باز نداشت ، هدایای بسیار و نمونه حیوانات نادره را برایش می فرستاد ، کیفیت نظامات سیاسی و اجتماعی بلاد مفتوحه را بدو می نوشت .

پسر فیلیپ بگشودن کشورهای آسیا اکتفا نکرد ، یونان را هم گرفت . ارسطو می ترسید که بداشتن رابطه دوستی بادشمن وطن نزده موطنان خود متهم و سرافکنده شود . تا اسکندر زنده بود از دورباش حشمت او ابتلائی برای فیلسوف پیش نیامد .

اسکندر بسال ۳۲۳ در عنقوان شباب و اوج عظمت و انتصاراتش رخت از جهان بر بست ، در شهر « بابل » در کاخ « بخت نصر » کران رود خاکستری رنگ فرات در گذشت .

یونانیان یوغ اسارت را از گردن انداختند ، دشمنان مكدونیا در جمهوری آتن

بر سر کار آمدند، فیلسوف بزرگوار را بالحداد متهم داشتند.

چون داستان محاکمه و اعدام سقراط فراموش نشده بود، ارسطو - که از پیوستگان و انصار مکدونیاییان بشمار می آمد - پیرانه سر آتن را ترک گفت و بشهر کالسیس Calcis کرسی جزیره اوبه Eubée از جزائر «ارشی پل» فرار کرد. پتو را بر ریاست لیسه برگماشت.

ارسطو که لاغر و ضعیف الجسم و دارای ساقهای باریک بود مدام از معدۀ خود شکایت داشت، در جزیره «اوبه» بعارضۀ سختی مبتلی شد، و بسال ۳۲۲ پیش از میلاد مسیح مرغ روحش از تنگنای قالب پرواز کرد.

ناتمام

صفت در کعبه

کعبه را دریست از چوب ساج بدو مصراع و بالای درش ارش و نیم است و پهنای هر مصراعی سه گز و نیم باشد، و روی در و در فر از هم نبشته و بر آن نقره کاری دایره ها و کتابتها نقاشی مثبت کرده اند و کتابتها بزرگ کرده و سیم سوخته در رانده و این آیت تا آخر بر آنجا نبشته: ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه (الایة). و دو حلقه نقره گین بزرگ که از «غزین» فرستاده اند بر دو مصراع در زده چنانکه دست هر کس که خواهد بدان نرسد، و دو حلقه دیگر نقره گین خرد هم بر دو مصراع در زده چنانکه دست هر کس که خواهد بدان رسد، و قفل بزرگ از نقره زرین بر این دو حلقه زرین بگذرانیده که بستن آن آسان باشد.

حکیم ناصر خسرو غبادیانی